

شہید مصطفیٰ احمدی



ازبائیں علی
سامانہ جامع سردار لال و دو هزار شہید استان بوئکر

نام پدر	غلامحسین
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۲/۱۰
محل تولد	بوشهر - دشتستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۴/۰۷
محل شهادت	پاسگاه زید
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	بی سواد
مدفن	برازجان

زندگینامه

در دهمین روز از دومین ماه سال ۱۳۴۶ در روستای بنداروز و در خانواده ای مذهبی پسر بدنی آمد که نور امید و شادی را به یکایک اعضای خانواده هدیه کرد. پدر ارجمندش «غلامحسین»، بنا به عشق و دلدادگی به خاندان رسالت و اهل بیت عصمت و طهارت نام خوش «مصطفی» را بر فرزند دلبندهش گذاشت. از کودکی دانایی و بصیرت فهم و کمال خود را از آموزگار طبیعت و در دامن پرمهر و محبت پدر و مادری با ایمان و با خدا آموخت.

به علت مشکلاتی که اکثر خانواده ها با آن دست به گریبان بودند، (از قبیل فقر و نداری و تنگنای زندگی) از همان کودکی به کار و تلاش روی آورد تا در کنار پدر نان آور خانواده باشد و مرهمی بر دردها و رنج های آنان.

دوره ی نوجوانی او با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی آغاز شد. با تمام وجود امام را شناخت و به انقلاب دل بست. از این رو با تشکیل بسیج، به این نهاد انقلابی پیوست تا در کنار سایر برادران بسیجی خود آماده پاسداری و حفظ و حراست از دست آوردهای نظام اسلامی باشد.

به امام عشق می ورزید و همیشه در صحبت هایش حرف امام بود و جبهه. آرزو می کرد همانند سایر جوانان که به افتخار شهادت نایل می آیند، شهادت نصیب او شود. دلش می خواست با اشغال گران بجنگد تا جان و دل و ناموس کشور در امان بماند. وقتی مادر از رفتن او به جبهه بی تاب می کرد، او را دل داری می داد و می گفت: مادر جان اگر من نروم دیگری هم نرود و منتظر دیگران بنشیند پس دیگر چه کسی به جنگ خواهد رفت. و با این حرف ها مادر را راضی به رفتنش می کرد.

وقتی نوبت سربازی به او رسید، داوطلب شد و دفترچه آماده به خدمت دریافت کرد و به نیروی زمینی ارتش جمهوری اسلامی پیوست تا دوران خدمت مقدس سربازی را در آنجا طی کند.

پس از طی آموزش نظامی به پاسگاه مرزی زید اعزام، و مشغول به انجام وظیفه گردید. در آخرین سفری که به محل خدمت خویش می رفت، تمام صحن حیاط و اتاق را واریسی کرد. کیفش را باز کرد و یک آلبوم عکس برای یادگاری به خواهرش داد. قطعه عکسی از خودش را هدیه ی مادر می کند و به مادر می گوید: «مادر جان این عکس را قاب بگیر. وقتی من شهید شدم آنرا در آغوش بگیر و بگو: این گل پرپر از کجا آمده؟ از سفر کرب و بلا آمده.

مصطفی از لحاظ اخلاقی نمونه، و با همه اعضای خانواده صمیمی و مهربان بود. او با بچه های فامیل و همسایه، خیلی دوست بود و گاهی نشد که کسی از دست او برنجد.

رفتار و اخلاق او با پدر و مادر چیز دیگری بود. آنها را در آغوش می گرفت و می فشرد و نوازش می کرد. به صله ی ارحام پای بند بود و مرتب به خویشاوندان سر می زد و به خانه آنها رفت و آمد می کرد. سرانجام این سرباز شجاع و با ایمان لشکر ۹۲ زرهی، در انفجار گلوله توپ در تاریخ ۷/۴/۶۷ در منطقه عملیاتی زید به فیض عظیم شهادت نایل آمد و همای وصل را در آغوش کشید و به عرش الهی سفری جاودانه کرد.

وصیت نامه

با سلام و درود به امام زمان و نائب بر حقش امان خمینی. با سلام بر شهیدان انقلاب و جنگ تحمیلی و با سلام و درود به خانواده‌های عزیز شهدا. اینجانب مصطفی احمدی وصیت نامه خود را آغاز می‌کنم. ای مردم شهیدپرور و مسلمان و انقلابی، تا می‌توانید انقلاب را یاری نمایید و پشتیبان امام امت باشید. در جبهه حضور پیدا کنید تا هر چه زودتر صدام کافر را نابود کنیم. اول رژیم کافر صدام جنگ را شروع کرده و ما باید به یاری خدا او را شکست دهیم. باید هر چه در توان داریم به جبهه بفرستیم امام امت را تنها نگذارید. پدر و مادر عزیز، می‌دانم اگر من شهید شدم خیلی ناراحت می‌شوید، گریه نکنید زیرا من در راه خدا و اسلام شهید شده‌ام. من راه امام حسین (ع) را رفتم. ان شاء الله راه کربلا باز می‌شود و اگر رفتید کربلا، تو می‌توانی به امام حسین (ع) بگویی: من هم فرزندم را در راه اسلام داده‌ام. برادران و خواهرانم شما هم همین‌طور گریه و زاری نکنید حسین‌وار و زینب‌گونه زندگی کنید. از پدر و مادر، برادران و خواهرانم! و همه اقوام و خویشان و دوستان می‌خواهم! مرا حلال کنند و پیرو اسلام و امام خمینی باشند تا پیروز شویم. ان شاء الله
سرباز کوچک اسلام مصطفی احمدی



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران